

باسمه تعالی

مسئله ۴: إذا شك في طهارة الأرض يبنى على طهارتها..... ۱

مسئله ۵: إذا علم وجود عين النجاسة أو المتنجس..... ۲

موضوع: طهارت (مطهریت ارض / مساله ۴)

مسئله ۴: إذا شك في طهارة الأرض يبنى على طهارتها

یکی از شرایط مطهریت ارض طهارت خود ارض بود. زمین وقتی مطهر است که خودش پاک باشد. الان ما بر این زمین می خواهیم راه برویم و نمی دانیم پاک است یا نجس. در این صورت، بنا را بر طهارت می گذاریم، به مقتضای اصل استحباب بقاء طهارت یا قاعده طهارت که هر دو جاری می شوند. چون ما می توانیم شرایط را احراز وجدانی کنیم یا تعبدی یا به اصل. در اینجا احراز به اصل داریم، اصل طهارت زمین.

فتکون مطهره

تماس حاصل شده، مشی حاصل شده، شک داریم آن ممسوح، زمین طاهر بوده یا نه، استحباب یا قاعده طهارت می گوید پاک است. طبیعتاً وقتی که شک داریم زمین طاهر است یا نجس، از آن طرف که چند قدم ره رفتیم [هم] شک می کنیم در طهارت کف کفش و کف پا. اگر زمین طاهر بوده است کف پای ما طاهر است و اگر نجس بوده است کف پا طاهر نشده است.

در شک در طهارت کف پا، استحباب نجاست جاری می شود اما اگر اصل طهارت را در ارض جاری کردیم دیگر این استحباب نجاست در کف پا جاری نمی شود چرا که محکوم اصل طهارت جاری در ناحیه سبب می باشد.

إلا إذا كانت الحالة السابقة نجاستها

این مال جایی است که در خود زمین استحباب نجاست جاری نمی شود. در این صورت، نمی توان به قاعده طهارت در زمین تمسک کرد چرا که در اصول گفته شده است که قاعده طهارت محکوم استحباب نجاست است.

به عبارت روشن تر: دلیل قاعده طهارت، موثقه سماعه است: «كل شيء نظيف حتى تعلم انه قدر»، و [این روایت] اطلاقی ندارد [نسبت به] مواردی را که در آنجا استحباب نجاست جاری است.

لسان «لا تنقض الشك»، لسان حکومتی دارد، این را عالم در نظر گرفته، و در آن روایت هم آمده است: «حتى تعلم انه قدر» [و حال] که من علم تعبدی به نجاست دارم [پس تعلم انه قدر در مورد من صدق می کند].

و إذا شك في جفافها لا تكون مطهره إلا مع سبق الجفاف فيستصحب

من می خواهیم روی این زمین راه بروم و شب است، نمی بینم که این زمین، خشک است یا خیر [و] کف پای من [هم] نجس است. قبلاً گفتیم زمین وقتی مطهر است که خشک باشد. من الان نمی دانم این زمین خشک است یا تر. حال اگر چند قدم راه رفتم روی این زمین، شک می کنم کف پایم پاک می شود یا نه؟ استصحاب می گوید نجس است. بلی اگر استصحاب جفاف در مورد زمین داشتیم، حاکم است بر استصحاب نجاست کف پا و بر آن مقدم می شود؛ چون اصل سببی و مسببی است. [به این توضیح که:] بلی، این زمین اول شب خشک بود، احتمال می دادم در اثر باران آمدن الان خیس باشد. اینجا می توانم جفاف زمین را استصحاب کنم و بگویم این زمین اول شب خشک بود الان هم خشک است و اگر راه رفتم [کف پایم به واسطه‌ی این راه رفتن] پاک است چرا که نجاست کف پا، مسبب از عدم جفاف ارض می باشد.

موضوع طهارت [کف] پا، مرکب است: [۱-] تماس با زمین [و ۲-] خشک [بودن آن] است؛ تماسش محرز بالوجدان است، جفافش هم بالتعبد است.

پس زمینی که شک دارم خشک است یا تر، سه حالت دارد: یک دفعه حالت سابقه اش جفاف است، یک دفعه رطوبت است و یک دفعه معلوم نیست. اینکه می گوئیم معلوم نیست در جایی است که توارد حالتین بوده [به این شرح که:] در یک زمانی، قطعاً خشک بود و یک زمانی هم قطعاً خیس بود منتها نمی دانم کدام اول بود، کدام دوم بود. اگر قبلاً خشک باشد، استصحاب می کنیم بقاء جفاف را و پا پاک است. اما در صورت دوم و سوم، دیگر استصحاب جفاف نداریم و نوبت به اصل جاری در خود پا می رسد که استصحاب نجاست در پا باشد که نمی گذارد قاعده طهارت در پا جاری شود.

مسئله ۵: إذا علم وجود عين النجاسة أو المتنجس

لا بد من العلم بزوالها

کف پای ما نجس بود و عین نجس در آن بود بعد از راه رفتن شک می کنیم که عین نجاست زائل شد یا خیر. [اینکه] در ما نحن فیه می گوئیم «کف کفش نجس است»، این نجاست، [این] عین نجس که در کف پاست دو قسم

است:

[یک قسم آن که شیء] حائل، بین کف کفش و ارض حائل می شود [سپس] شک می کنم که کف کفش، [به زمین] چسبیده است یا خیر؛ [که در این صورت]، لا محاله شک در تماس کف پا و کفش با زمین دارم که استصحاب می گوید تماس حاصل نشد.

قسم دوم این است که: آن عین نجس، حائل نمی باشد؛ مثل اینکه کف کفش ما خیس به بول یا ماء متنجس است [و] در حال راه رفتن، کف کفش با زمین تماس دارد و [لی] بول، حائل نمی شود؛ الان که کف کفش ما بولی بود، زمانی طاهر می شود که [ابتدا آن] بول خشک شود و از بین رود. خوب شک می کنم در جفاف و از بین رفتن آن؛ اما [در عین حال]، تماس [کف کفش با زمین] محرز بالوجدان است. در اینجا می گوئیم باید بول زائل شود [که یک] شرط شرعی است [به این توضیح که: شک می کنم که [بول] زائل نشد، استصحاب می گوید که بول باقی است و استصحاب نجاست هم در اینجا داریم. و لو این دو اصل، سبب و مسببی می باشند اما چون متوافق می باشند، هم اصل سببی و هم اصل مسببی جاری می شود. در [فرض] بالا که عین نجس هم حائل بود، این استصحاب نجاست را هم داریم.

مثلا دستم نجس است و با آب مشکوکی آن را می شویم، در این صورت، تارة اصل در آن آب، نجاست است. این آب سابقا نجس بود الان هم نجس است، استصحاب نجاست در آب جاری می شود. دو استصحاب دارم یکی استصحاب نجاست در آب یکی استصحاب نجاست در دست که متوافقین هستند. اما تارة مخالف هستند. مثلا نمی دانم این آب پاک است یا نجس است، اما قبلا پاک بوده، استصحاب طهارت در آب جاری می شود و حاکم می شود و مقدم می شود بر استصحاب نجاست در دست. یعنی ادله استصحاب در مسبب با وجود موضوع در سبب و مخالف بودن اصل، اطلاقی ندارد و آنجا را نمی گیرد و دیگر، استصحاب نجاست در دست جاری نمی شود با وجود استصحاب طهارت یا قاعده طهارت در آب.

و أما إذا شك في وجودها فالظاهر كفاية المشي وإن لم يعلم بزوالها على فرض الوجود.

این، فرع خیلی مهمی است.

تارة می دانیم [در] کف کفشان عین نجاست هست ولی نمی دانیم زائل شد یا نه؛ ولی یک دفعه ما اصلا نمی دانیم وقتی که پایمان را گذاشتیم روی نجاست، الان عین نجاست در کف پا هست یا نیست.

اما علی تقدیر الوجود، [تارة] تارة نمی دانیم که کف پایمان عین نجس بهش چسبیده یا نچسبیده اما این را می دانیم که اگر چسبیده بود، با این راه رفتن زائل شد، [در این صورت] لا اشکال که [کف پا] پاک است اما یک دفعه نمی دانیم که کف کفشان عین نجاستی بوده است یا نیست اما علی تقدیر بودن نمی دانیم با این مشی زائل شد یا نشد. سید این فرع را دارد و می گوید پاک است.

فرع دومی که ندارد این است که: نمی دانم کف کفشم از اول [عین] نجسی بود یا نبود. اما این را می دانم که اگر بود الان هم هست و با این راه رفتن، این نجاست از بین نمی رود.

فرع اولی پاک است، فرع دومی را سید دارد و می گوید پاک است، فرع سومی را سید نگفته. اگر فرع اولی (از دو فرع آخر) را بگوییم، دومی هم معلوم می شود.

پس مسئله ای که سید مطرح کرده این است که: پایم را روی عین نجس گذاشته ام، نمی دانم آیا [در] کف کفش من عین نجس هست یا نیست؛ و این را هم نمی دانم که علی تقدیر بودن، با این مقدار از مشی، آن عین نجس زائل می شود یا خیر؟ آیا کف کفش من الان پاک است یا نجس است؟
در مسئله سه قول است:

قول اول قول سید است که فرموده است طاهر است: «الظاهر كفاية المشي»

قول دوم: جماعتی از معلقین و محشی گفته اند که کف پا و کفش نجس است. [و] باید مطمئن شوم [که] علی تقدیر وجود، زائل شده است، لذا باید به قدری راه روم که این اطمینان حاصل شود.

قول سوم: تفصیل است بین آن صورتی که عین نجس حائل است و آن صورتی که حائل نمی باشد. [آن صورتی که] حائل [می باشد]، مثل عذر و [آن صورتی که] حائل نمی باشد، مثل بول. گفته اند که اگر احتمال بدهم [آن] عین نجس، حائل است، کف کفش نجس است و الا طاهر است.

از قول دوم که قول مشهور است شروع کنیم و بعد قول سوم و بعد قول اول. (فنیة بحث، ترتیب اقوال به این صورت را اقتضاء می کند.)

قول دوم: استصحاب عدم وجود عین برای اثبات تماس کف پا با ارض - که مطهر - است، که این می شود اصل مثبت. لذا استصحاب نجاست را داریم و دیگر محکوم آن، اصل مثبت نمی شود.^۱

اشکال این قول، وجه قول سوم است.

قول سوم: می گفت که آن عین نجاست اگر حائل باشد، [کف پا] محکوم به نجاست است، چون استصحاب نجاست در پا جاری است و استصحاب عدم وجود عین نجس هم جاری نیست چون [استصحاب عدم وجود عین نجس]، اصل مثبت است.

اما اگر آن عین نجاست، حائل نباشد، تماس با نمی دانیم در حین تماس، آن عین نجس بود یا نبود، استصحاب می گوید نبود چون یک زمانی در کف پا این عین نجس نبود، نمی دانیم این عین نجس، بعد، در کف پا موجود شد یا نشد، استصحاب می گوید موجود نشد پس نتیجه قول سوم این می شود که اگر عین نجس حائل باشد، محکوم به نجاست است. اگر

^۱ [به نظر می رسد مراد استاد این باشد که: نوبت به استصحاب محکوم که اصل مثبت است نمی رسد].

حائل نباشد، محکوم به طهارت است چون اصل تماس با زمین حاصل است و نمی دانیم شرط آن -که نبود عین نجس است-، محرز است، که استصحاب می گوید: عین [نجس] نبود، الان هم نمی باشد [پس به تعبد، شرط را احراز می کنیم].
قائلین به قول مشهور در فرع دوم گفته اند کلام شما درست است اما فرع سید ناظر به حالت اول است که وجود عین نجس حائل است بنابراین آشتی داده شد بین قول دوم و سوم یعنی قول دومی ها هم با قول سوم موافقتد اما می گویند مال همین فرعی است که ما گفتیم که عین نجس حائل است پس می آییم همینجا بحث می کنیم که شک داریم در وجود حائل و علی تقدیرش نمی دانیم زائل شد یا نشد. ظاهر کلام سید هم ناظر به همین فرع است که جایی است که عین نجس حائل باشد.
لذا در مسئله دو قول شد:

قول مشهور: که نجس است.

قول سید: طاهر است.

قائلین به نجاست، دلیلشان یک کلمه است: استصحاب نجاست کف کفش و کف پا.

اما دلیل سید چه می باشد که با [وجود] عدم جریان اصل مثبت، باز قائل به طهارت شده اند؟ دلیل سید، یک اطلاق مقامی در همه این روایات است که امام فرمودند: «مسح کند، مشی کند، طاهر می شود» و نوعاً در این موارد علم برایمان پیدا نمی شود که وقتی روی این نجاست راه رفتیم، آن عین نجس کف پا چسبیده یا نجسبیده. امام فرمودند همین که راه برود یا مسح بکشد پاک می شود. و دیگر فرمودند که: «اگر احتمال می دهد که عین نجس باشد باید مطمئن شود به زوال عینش»، [و] از این سکوت امام استفاده می کنیم که در همین موارد هم همین که علم به وجود نجاست نداریم کافی است. این را می گوئیم اقتضای اطلاق مقامی ادله مطهریت ارض. این را ما قبول کردیم.

حرف مشهور درست است، استصحاب نجاست را داریم منتها محکوم به اطلاق مقامی است. اگر اطلاق مقامی با لفظی در جایی داشتیم نوبت به اصل لفظی نمی رسد. ما اطلاق مقامی را قبول کردیم، تبعیت از سید کردیم که اگر پایمان را گذاشتیم روی نجس و علم هم نداریم که کف کفشان نجس است یا نه، همین که راه رفتیم، کف کفش پاک می شود. شاید اگر از خود سید پرسیده می شد، نمی توانست دلیل را بیان کند اما ارتکازی برای سید بوده است که قائل به این مطلب شده اند. و ارتکاز خوبی هم بوده که: مقتضای اطلاق مقامی ادله مطهریت، این است که وقتی علم ندارد کف کفشش عین نجس هست یا نه، [با راه رفتن بر زمین پاک می شود] و الا علم غیب نداریم که پایمان را گذاشتیم روی نجس، آیا چسبید به کف کفش ما یا نه؛ خیلی وقتها می چسبید و خیلی وقتها نمی چسبید، لذا امام علیه السلام فرمودند ان الارض یطهر بعضها بعضا، همین که راه برود پاک می شود.
لذا فرمایش سید را ما پذیرفتیم و گفتیم محکوم به طهارت است.